

مدت ها قبل که خاطرات زندان را مرور و بازنویسی می کردم، کتاب آقای سلطان علی کشتمند (خاطرات سیاسی و رویدادهای تاریخی) به دستم رسید. از آن جا که ایشان نیز زندان دیده و مدت های مدیدی شخص دوم مملکت و از افراد تأثیر گذار بر سیر وقایع بوده، مانند هر علاقمند دیگر به مسایل تاریخ افغانستان، کتاب را با علاقمندی خواندم؛ و لازم دیدم ملاحظاتم را پیرامون آن ضمیمه خاطرات زندان سازم. اما، آن یادداشت ها به همان صورت باقی ماندند و فرصت نوشتن میسر نشد و خاطرات زندان نیز هنوز روی انتشار ندیده اند؛ و چون با آماده ساختن آن برای چاپ هنوز فاصله زیادی باقیست؛ قسمت پیوست را زودتر آماده ساختم و به هفته نامه وزین افق ارسال کردم.

سلطان علی کشتمند؛ زندان دیده "فراموشکار"

(1)

نقد و نظری که پیرامون کتاب آقای سلطان علی کشتمند میاید، از انگیزه پاکیزه نگه داشتن حقایق و دادن پاسخ با وجدان به تاریخ ناشی می شود. از آن جا که نویسندگان و منتقدین بسیاری پیرامون آن نوشته و زوایای مختلف آن را به نقد کشیده اند؛ من ضرورت تکرار آن ها را منتفی می دانم. تنها به قسمت های کوچکی از آن می پردازم؛ که به نحوی با زندان و خاطرات آن و مسایل امنیتی پرداخته شده است.

مطالعه کتاب آقای سلطان علی کشتمند سبب شد که یک بار دیگر، خاطرات ایام زندان مقابلم قرار گیرند. خاطراتی که شاید جزء لاینفک زندگی من باشند. همانطور که آقای

کشتمند و کسان دیگری که روزگاری را در زندان پلچرخی یا آن جهنم روی زمین به سر برده اند؛ نمی توانند خاطرات خود را از یاد ببرند .

گرچه عذاب و شکنجه زندان (به احتمال زیاد ابزار و شدت آن فرق داشته است) برای من و کشتمند، مشترک بوده است، ولی درسی که از آن می گیریم بسیار متفاوت است. برداشت ها و ریشه یابی آن هم فرق دارد. او دلیل اختناق سیاسی بعد از کودتای ثور را در غصب قدرت و خصلت استبدادی حفیظ الله امین می بیند؛ و بناء" اعتقاد دارد که با قتل امین، استبداد نیز خاتمه پذیرفت. از نظر من علت استبداد حاکمیت دولت کودتا، چه قبل از شش جدی و چه بعد از آن، را باید در سیستم حاکمیت تک حزبی و ایدئولوژی حاکم بر آن، که هیچ گونه دگراندیشی را بر نمی تافت؛ و انحصار قدرت و عدم اعتقاد به دموکراسی جست و جو کرد. ادعای ختم استبداد بعد از حفیظ الله امین نیز مضحک به نظر می رسد.

آقای کشتمند در فاصله زمان کوتاه پس از آزادی اش از زندان، بر ضد اعمال شکنجه کاری نکرد. برخلاف، صدراعظم نظامی شد که به ابعاد شکنجه افزود.

اما ذهن من همواره سنگینی آن روزهای بد و دشوار را در خود حمل می کرده است. اما ایکاش! برعکس آن اتفاق می افتاد؛ من فراموش می کردم و کشتمند به یاد می داشت و درس می گرفت. میاموخت که شکنجه دادن انسان ها به علت داشتن عقیده و فکر و حذف فزیک آن ها دیگر مردود باشد. آن درس برای او می توانست به سرنوشت زندگی هزاران هموطن من و کشتمند تاثیر مستقیم داشته باشد. گرچه زندانی شدن او در زمان تره کی - امین، افتخاری برایش بار نمی آورد، زیرا او در دفاع از مردم و یا در دفاع از آزادی و دموکراسی زندانی نگردیده بود. اختلافات درون حزبی و کشمکش قدرت میان جناح های درون حزب، پای او را به زندان کشانیده بود؛ اما باز هم مزه تلخ زندان را چشیده است.

کشتمند در ششم جدی سال 1358 خورشیدی، با سقوط حفیظ الله امین به وسیله روس ها و انتقال قدرت به جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق افغانستان، از زندان رها شد؛ و الی

سقوط دولت به دست مجاهدین، دیگر یادی از زندان و زندانی و زندان بان نکرد. و این زمانه‌ست که زندان پلچرخی باز هم دهن گشوده بود، انسان می بلعید و هزاران هموطن من و کشتمند را در سلول های وحشتناک خود جا داده بود. اما او عضویت خویش را در بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان بازیافت و به حیث معاون شورای انقلابی، معاون صدراعظم و مدت های مدیدی هم به حیث صدراعظم در راس قوه اجرائیه و شخص دوم مملکت بود و در تصمیم گیری ها، عملکردها و سمت و سوی حرکت دولت نقش اساسی داشت.

"خاطرات سیاسی و رویدادهای تاریخی" در 1083 صفحه در سه جلد و دو کتاب، با قطع و صحافت خوبی به چاپ رسیده و نویسنده، با نثر سلیس و روان، وقایع و رویدادهای چند دهه اخیر تاریخ کشور را، الی سقوط حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان، به بررسی گرفته است و قسمت هایی هم به چشم دیده از شرایط زندان، در قبل از شش جدی 1358 و شکنجه هایی که به وسیله "اگسا" و "کام" در حق او روا داشته شده اند، می پردازد.

توقع داشتم در 1083 صفحه کتاب ذکر می نمود "خاد" و شیوه های بکاربرد شکنجه توسط آن سازمان مخوف و یا زندان پلچرخی، در بعد از ششم جدی 1358، هم بیابم. ولی این انتظارم تا صفحات پایانی کتاب هم برآورده نگردید. جا داشت که نویسنده، اگر نه به عنوان عضو حزب دموکراتیک خلق افغانستان که برای حزب خویش تاریخ می نویسد، منحصراً زندان دیده و شکنجه شده، از تکامل "اگسا" و "کام" به "خاد" ذکر می نمود، عمل می آورد که نیامده است و در نوشته های قبلی و بعدی اش نیز که صورت انتشار به خود گرفته اند، ذکر می نمود از "خیر" "خاد" به عمل نیامده است و این خود کوششی است در جهت سرپوش گذاشتن به آن و عملکردهایش. اگر خواننده بی ناآگاه به مسایل و اوضاع افغانستان، این کتاب را مطالعه کند، شاید تصور نماید که با از بین رفتن حفیظ الله امین دیگر هیچ دستگاه و تشکیلات امنیتی در افغانستان وجود نداشته است؛ و این همان چیزی است که کشتمند ناگفته در پی ثبوت آن است. در حالی که بعد از تجاوز روس ها این

سازمان استخباراتی چنان عریض و طویل گردید که به طورمثال بودجهٔ مصارف "قره وانه" ده ها هزارزدانی سیاسی در زندان های تحت حاکمیتش به امضای کشتمند می رسید. همان "قره وانه" که کشتمند نیز از خوردن آن بی نصیب نمانده بود. افزون بر آن، فعالیت های جنایتکارانهٔ "خاد" بخشی از تاریخ جدایی ناپذیرحزب دموکراتیک خلق افغانستان را احتوا می کند؛ و تلاش و کوشش در توجیه جنایات آن و یا با خاموشی مهر تابید زدن به آن، کوشش برای پنهان کردن آفتاب با دو انگشت است. یا این که ذکر نام آن عرق شرم بر پیشانی خاطره نویسی می نشاند؛ عطایش را به لقایش می بخشد و به خاموشی پناه می برد.

انگیزهٔ سکوت

سکوت درمورد کارنامه های "خاد" برای کسانی که در مورد تاریخ چند دههٔ اخیر، و مخصوصاً "چهارده سال حاکمیت رژیم کودتا، می نویسند، مانند یک کارتون بدون شرح است. پذیرفتنی نیست که کسی در 1083 صفحه خاطره نویسی، آن هم از یک دورهٔ پر تلاطم تاریخ کشور، تا حدی بی خبر و بی تفاوت باشد که حتی ذکری هم از خاد بعمل نیاورد. زیرا فعالیت چهارده سال حاکمیت حزب دموکراتیک خلق چنان با فعالیت آن گره خورده است که نمی توان یکی را از دیگری جدا کرد.

آقای کشتمند به دلیل این که "مسایل امنیتی و نظامی" را درکتاب خاطرات خویش مطرح نکرده و از قبل به این موضوع آگاهی داشته است که ذهن خوانندهٔ آگاه خواه خواه به آن سوالات ره می برد، با یک نه و صد آسان و با پیشداوری خواسته است زمینهٔ طرح چنین سوالاتی را از خواننده بگیرد. بناءً به روایت غیرواقعی متوسل می شود و داستان مضحکی را سرهم بندی می کند که گویا بعد از رهایی از زندان، برای قبول مسئولیت پُست های دولتی، به گفتهٔ خودش، دو پیشنهاد در برابر ببرک کارمل قرار می دهد: "یکی اینکه از من نخواهد که هیچگونه وظیفه و مداخله ای در امور نظامی و امنیتی داشته باشم

و بگذارند که صرف در امور اقتصادی و اجتماعی کشور در ارتباط به انجام کمک و خدمت معینی به مردم رنجدیده کشور کار نمایم ... در مجموع این سالها من در امور نظامی و امنیتی مداخله و صلاحیتی نداشتم و صرف در برخی موارد معین که نمایندگان گروه هائی از مردم کشور نزد من مراجعه می کردند، مشوره هائی در جهت کمک به ایشان به ارگانهای نظامی و امنیتی ارائه می کردم که غالباً مورد اجرا قرار می گرفت." و برای این که به خواننده قبولانده باشد که راست می گوید پیشنهاد دوم را نیز به آن می افزاید: "پیشنهاد دوم من این بود که درباره کارمندان حزبی، دولتی و نظامی سابق باید برخورد جداگانه برپایه ارزیابی دقیق از صلاحیتها و مسئولیتهای فردی ایشان صورت گیرد و نه اینکه، باصطلاح کار را ساده ساخت و چنین قضاوت کرد که چون امین بد بود، پس کلیه همکاران رژیم بد اند و باید رد شوند." (یادداشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی صفحه 632).

همچنان به قسمتی از مصاحبه شان با آقای حامد قادری، گرداننده تلویزیون "از لاس انجلس تا کابل" به تاریخ 4 نومبر سال 2006 توجه نمایم: "اگرچه مسایل امنیتی و نظامی جزء وظایف من نبود، اما در هر حال باید گفت که هر دولتی برای خود مقامات دادستانی و دادگاه ها و زندان ها دارد و متخلفین از قوانین کشوری را مورد پرسش قرار می دهد و در افغانستان سال های هشتاد نیز چنین بود. ممکن است در جریان کار و بازجویی ها و غیره اشتباهاتی رخ داده باشد." و چند سطر بعد می افزاید: "همه می دانند که مسئولیت فردی است و از لحاظ حقوقی در مورد دولت افغانستان در سال های هشتاد نمی تواند مسئولیت جمعی وجود داشته باشد".

آقای سلطان علی کشتمند یا به هوش خواننده کتابش توهین می کند یا بر زخم های خونین مردم نمک می پاشد. مثل آن که نه رئیس شورای وزیران، بلکه رئیس اتحادیه قالیان بافان و یا رئیس کدام موسسه خصوصی و غیر سیاسی بوده باشد.

حتی در چنین صورتی نیز، که ایشان در مسایل امنیتی و نظامی مداخله نداشته اند، برگه برائت و بی گناهی به دست شان نمی رسد. شرایط و اوضاع مملکت، و مخصوصاً

وحشت آفرینی خاد، حتی در ساده ترین و بی خبر ترین فرد کشور نیز، عکس العملی را بر می انگیزد. اما آقای کشتمند حتی از همان ساده ترین عکس العمل نیز ابا می ورزید. افزون بر آن، اگر مشوره های ایشان در "برخی موارد معین" به ارگان های نظامی و امنیتی مورد اجراً قرار می گرفت؛ هر خواننده یی حق دارد این پرسش را مطرح نماید که چرا این مشوره ها در مورد کاهش تعداد زندانی ها و اعدامی ها داده نمی شد. بحث یک نفر و دو نفر نبود، جان هزاران نفر گرفته شد، ولی صدراعظم مملکت به مسایل امنیتی نمی پرداخت! واقعیت این است که این دوره تاریخ حزب چنان لکه ننگی بر پیشانی تک تک رهبران آن است که حتی بخود جرأت نمی دهند نامی از خاد ببرند. اما، کشتمند به خوبی می داند که در سال های دهه هشتاد جنایات بسیاری صورت گرفته است، که نه جرأت قبول آن را دارد و نه جرأت رد آن را. ولی از یک طرف آن ها را مسئولیت فردی افراد می داند و از قبول مسئولیت شانه خالی می کند، و از طرفی هم از آن مسئولین نام نمی برد و به این اکتفاء می کند که بگوید ممکن است اشتباهاتی رخ داده باشد. این در حالیست که هر کودک دبستانی نیز به خوبی می داند که حفاظت از شهروندان یک کشور از وظایف اصلی دولت هاست که صدراعظم شخص دوم آنست، و اگر دولتی ادعا نماید که وظیفه حفاظت از شهروندان را، بنابر هر دلیلی، به عهده ندارد، مشروعیت خویش را زیر سوال می برد. اگر آن ها اشتباه بودند، پس نمی دانیم جنایت چیست و دیگر چه چیزی باید انجام داده می شد که جنایت نامیده شود. افزون بر آن، کشتمند حتی "اشتباهات" را با ذکر کلمه "ممکن" زیر سوال می برد و می گوید: "ممکن است در جریان کار و بازجویی ها و غیره اشتباهاتی رخ داده باشد." اما، ای کاش آقای کشتمند اندکی هم در مورد پی آمدهای خونین آن اشتباهات می نوشت. چه جفای نابخشودنیست که قتل هزاران فرزند این آب و خاک در زندان ها "اشتباه" خوانده شود. باید به وجدان کسانی که این چنین "اشتباه" می کنند و به آنانی که روی آن اشتباهات آب تپهیر می ریزند آفرین گفت!

بازداشت ها و قتل های خودسرانه، شکنجه و بدرفتاری و مجازات های تحقیر آمیز در شکنجه گاه ها و زندان های رژیم، محروم کردن متهم از حق محاکمه علنی و عادلانه،

نقض حریم خصوصی و خانوادگی افراد و صد ها مورد دیگر نقض صریح حقوق بشر از مواردی اند که همه شاهد آن ها بودیم و آن وقت هم صدراعظم کشور بیاید و بگوید که مسایل امنیتی و نظامی جز وظایف من نبوده است و آن موارد را مسئولیت فردی افراد بدانند، و به این ترتیب، و خیلی زیرکانه، دیگرانی را که به مسایل امنیتی و نظامی سروکار داشته اند مقصر، و خود را بی گناه جلوه دهد و اسمی هم از عاملین جنایت ها نبرد.

نمی دانم آقای سلطان علی کشتمند چه تفاوتی بین "اگسا" و "کام" و "خاد" می بیند که گاهی هم لزوم یادآوری از جنایات آن را ندیده است. اگر بتوان افراد عامی را ازین بابت عفو کرد، آقای کشتمند در آن ردیف نیز قرار نمی گیرد. او با گذشتادن هفده ماه، همین که از زندان امین جان به سلامت برد و در مقامات بالای دولت قرار گرفت، دیگر فراموش کرد که در شکنجه گاه ها و بیدادگاه های رژیم چه می گذرد. در حالی که هزاران تن از هموطنان من و کشتمند، به "جرم" اندیشیدن به کونه دیگر، در پشت دیوارهای سر به فلک کشیده زندان مخوف پلچرخی از گرسنگی و صدها مصیبت دیگر محیط زندان رنج دوری از فامیل و عزیزان خویش را می کشیدند و چیغ و فریاد زندانی، حین شکنجه های قرون وسطایی، گوش فلک را کر می کرد، آقای سلطان علی کشتمند نمی خواست با شنیدن اخبار مربوط به زندان ها، راحت و آرامش اش برهم بخورد.

شواهد نشان می دهد که حتی مورد دوم شرط گذاشتن آقای کشتمند در برابر کارمل نیز صحت ندارد. زیرا اسدالله سروری، کسی که در زندان مسئول شکنجه کردن کشتمند بود، در بعد از شش جدی در موقف بالاتردولتی نسبت به کشتمند قرار گرفت، و این نشان می دهد که این روس ها بودند تصمیم می گرفتند چه کسی باشد و چه کسی نباشد، نه کشتمند و رفقا.

با مراجعه مجدد به قسمتی از همان مصاحبه کشتمند با آقای حامد قادری توجه نمایم که چه گونه با زیرکی از ذکر نام اسدالله سروری خودداری می ورزد: "پرچی ها به تاریخ

6 جدی 1358 که مصادف به آخرین روزهای سال 1979 میلادی است، قدرت سیاسی را به دست گرفتند و این حادثه با اقدامات نیروهای نظامی اتحاد شوروی سابق که از چندی قبل پیوسته وارد افغانستان می شدند، همراه بود... پرچمی ها متشکل از مردان و زنان مبارزی بودند که از دوسال گذشته در سازمان های مخفی در تحت رهبری کمیته شش نفری اختفاء متشکل شده بودند که در رأس رهبری کمیته مخفی، ظهور رزمجو قرار داشت. همچنان بخشی از خلقی های مخالف حفیظ الله امین در تحت رهبری سید محمد گلابزوی، محمد اسلم وطنجار، شیرجان مزدوریار و دیگران با پرچمی ها متحد شدند و هر دو یکجا با کمک قوای اتحاد شوروی سابق رژیم امین را سرنگون کردند."

آقای سلطان علی کشتمند، با ظرافت مخصوص به خودش، خواسته است مهارتش را در وارونه سازی حقایقی به رخ بکشد که هم منکر واقعیات تاریخی نگردد که همه از آن مطلع اند و انکار از آن ناممکن است، و هم به نیروهای نظامی شوروی سابق نقش کمکی قایل شود و نه تعیین کننده. زیرا دانسته نمی شود که در حمله به قصر ریاست جمهوری حفیظ الله امین چند تا پرچمی شامل بودند و به اتکای کدام نیروی نظامی و توده ای خود او را سرنگون ساختند؟!

از ذکر نام اسدالله سروری هم در آن گروه چهارنفره خلقی ها (گلابزوی، وطنجار، مزدوریار و اسدالله سروری) خودداری ورزیده، زیرا حد اقل در مورد جنایتکار بودن او اجماعی وجود دارد و هیچ کسی، به شمول پرچمی ها، نمی توانند منکر جنایاتش باشند که مایه شرمساری حتی برای کسانیست که زمانی در پهلویش بوده اند که شامل حال آقای کشتمند نیز می گردد؛ و این همان شخصیتست که در فردای مرحله نوین و تکاملی انقلاب ثور! در پهلوی کارمل و آقای کشتمند در تلویزیون دیده می شد.

ذکر این نکته نیز جالب خواهد بود که در سال 1359 هیأتی به زندان پلچرخ آمد که شامل جنرال رفیع، داکترنجیب، رئیس خاد، و سلطان علی کشتمند رئیس شورای وزیران بود. عده بی از زندانیان خوش باور در آن زمان دچار این توهم گردیدند که چون سلطان علی کشتمند و جنرال رفیع مدتی را درین جا زندانی بوده اند، شاید به مسئولین در

بهبود شدن شرایط زندان دستورهایی بدهند. بعد چند روز نتیجه را دیدیم و شرایط زندان به مراتب سخت تر و بدتر از قبل گردید. اگر مسایل امنیتی به ایشان مربوط نمی گردید نمی دانم چرا زحمت آمدن به زندان را به خود داده بود. یا هم بدتر شدن شرایط زندان نتیجه رهنمود های عالمانه جناب کشتمند به مسئولین زندان بود. زیرا از تجربه چندین ماه سپری کردن در زندان آموخته بود که چه گونه شرایطی را بوجود بیاورد که زندانیان بیشتر از پیش شکنجه شوند.